

با سلام خدمت استاد عزیزم و همهٔ دوستان و یاران معنوی

هزار گونه ادب، جان ز عشق آموزد
که آن ادب نتوان یافتن ز مکتب‌ها
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۲)

انسانی که مرکز همانیده دارد و با سبب‌سازی‌های ذهنی فکر می‌کند و عمل می‌کند، ادب ندارد. آن‌چه که از طرف خداوند و یا مولانا به‌عنوان ادب تعریف می‌شود رابطهٔ ما با این لحظه هست. اگر فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم زندگی از طریق ما فکر و عمل کند و خرد زندگی به فکر و عملمان بریزد، در نزد خدا مؤدب هستیم. اگر در برابر «قضا و کُنْ فُکَانَ» الهی سر تعظیم فرود می‌آوریم مؤدب هستیم. ادب این است که حال که خداوند من انسان را گرامی داشته و می‌خواهد در من به خودش زنده شود، فضا را باز کنم، من ذهنی را کوچک کنم و در مقابل شاه حقیقت نیکو بنشینم.

گرچه با تو شه نشیند بر زمین
خویشتن بشناس و، نیکوتر نشین
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۱)

اگر در این لحظه رضایت نداریم، به‌عنوان «من» حس وجود داریم، برمی‌خیزیم و با اتفاق این لحظه می‌ستیزیم، ادب نداریم. پس همهٔ کارهای ما با من ذهنی بی‌ادبی است. پس آن‌چه که در خانواده و مدرسه و جامعه و دانشگاه به‌عنوان ادب به ما یاد دادند، ادب نبوده. حرف‌ها و تعارف‌ها و کلمات زیبای ذهنی درحالی‌که مرکز پر از درد داریم، ادب محسوب نمی‌شود.

ادب واقعی من به میزان رضایت من در این لحظه برمی‌گردد. اگر در این لحظه به گذشته می‌روم و افسوس چیزهای از دست‌رفته را می‌خورم و زندگی زنده و پُر در این لحظه را نمی‌بینم، پس بی‌ادب هستم.

اگر در اضطراب فردا و فرداها هستم و قدرت الهی درونم را برای ادارهٔ امور زندگی‌ام کوچک می‌شمارم، پس بی‌ادب هستم.

ای ز غم مُرده که دست از نان تَهی‌ست
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷)

اگر مسئولیت زندگی‌ام را همه‌جانبه نمی‌پذیرم و مانند شیطان، خدا یا اطرافیانم را مُسبب مشکلاتم می‌دانم، پس بی‌ادب هستم.

گفت شیطان که بِمَا أَغْوَيْتَنِي
کرد فعل خود نهان، دیو دَنی
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸)

اگر پندار کمال دارم و خودم را همه‌چیز تمام می‌دانم و عیب‌های دیگران را می‌شمارم، بحث‌وجدل می‌کنم تا ثابت کنم حق با من است، پس بی‌ادب هستم.

عَلْتِي بَتَّرْ ز پندارِ کمال
نیست اندر جان تو ای دُودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)
-دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

اگر وقت و انرژی‌ام را صرف کارها و حرف‌های بی‌ضرورت می‌کنم، با اختیار خود به‌سوی دانه‌های دنیا می‌روم و بعد از گرفتار شدن به سرزنش دیگران می‌پردازم و شهوت و اختیار خودم را در خوردن دانه‌ها نمی‌بینم، پس بی‌ادب هستم.

گفت: مُفْتیَّ ضرورت هم تویی
بی‌ضرورت گر خوری، مُجرم شوی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰)
-مُفْتی: فتوادهنده

اگر نورافکنم روی دیگران است و دیگران را قضاوت می‌کنم و ناظر ذهنم و اعمالم نیستم، پس بی‌ادب هستم.

اگر قدرت خدایی خودم را در نظر نمی‌گیرم و طلب استمداد و کمک از من‌های ذهنی را دارم و به چوب‌های پوسیده یعنی چیزهای آفل تکیه می‌کنم و از آن‌ها یاری می‌خواهم پس بی‌ادب هستم.

پس ادب کردش بدین جُرم اوستاد
که مَساز از چوبِ پوسیده عِماد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۳)
-عِماد: ستون، تکیه‌گاه

اگر به‌جای این‌که با فضاگشایی قدرت بالقوه خدایی‌ام را به بالفعل تبدیل کنم و درحالی‌که در خداییت خود شیر هستم ولی از روباه‌ها یعنی من‌های ذهنی طلب استمداد و کمک دارم، بی‌ادب هستم.

اگر زمانی‌که سخن بزرگان باب میل من‌ذهنی‌ام هست، آن را می‌پذیرم و زمانی‌که خلاف میل من‌ذهنی‌ام هست، آن را رد می‌کنم یا انکار می‌کنم، زندگی را صرف درد می‌کنم و هیزم در آتش شهوت درد می‌ریزم، پس بی‌ادب هستم.

پیش بینایان، کُنی ترکِ ادب
نارِ شهوت را از آن گشتی حَطَب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۲)
-حَطَب: هیزم

اگر با سبب‌سازی‌های ذهن فکر می‌کنم و می‌خواهم زندگی بر طبق میل و خواست من‌ذهنی من عمل کند، پس بی‌ادب هستم.

مکر می‌سازند قومی حيله‌مند
تا که شه را در فُقاعی در کُند

پادشاهی بس عظیمی بی گران
در فُقاعی کی بگنجد ای خران؟

نحس شاگردی که با استاد خویش
همسری آغازد و، آید به پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۵۷۵ تا ۱۵۷۸
-فُقاع: شیشه، پیاله، کوزه
-در فُقاع کردن: کنایه از با حيله در مخمصه انداختن

اگر با عقلی که بی عقلی است فکر می‌کنم که خداوند یا عقل کل باید از عقل جزئی من پیروی کند، دارم خداوند را امتحان می‌کنم و امتحان کردن خداوند بزرگ‌ترین بی‌ادبی است.

بنده را کی زهره باشد کز فُصول
امتحان حق کند ای گیج گول؟

آن، خدا را می‌رسد کو امتحان
پیش آرد هر دمی با بندگان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۰ و ۳۶۱

اگر در زمان وفور نعمت و فراوانی به‌جای شکرگزاری طغیان می‌کنم و در زمان سختی و اضطراب، صبر و توکل ندارم، پس بی‌ادب هستم.

چون شکم پُر گشت و بر نعمت زدند
و آن ضرورت رفت پس طاعی شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت (۳۶۲۰)
-طاعی: طغیان‌گر، سرکش

اگر مرغ خویش و صید خویش و فرش خویش نیستم و خودم را برای خودم کافی نمی‌دانم و به دنبال کسب شادی و خوشبختی در روابطم هستم و ترس جدایی دارم، پس بی‌ادب هستم.

مرغ خویشی، صید خویشی، دام خویش
صدر خویشی، فرش خویشی، بام خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت (۸۰۷)

اگر زیبایی‌های درونم را نمی‌بینم و فقط دردها و زشتی‌ها و خرابی‌ها را می‌بینم و متوجه نیستم که زشتی و خرابی بیرون، انعکاس درون منقبض خودم هست و در بیرون در جستجوی زیبایی هستم، پس بی‌ادب هستم.

به باغ رنجه مشو، در درون عاشق بین

دمشق و غوطه و گلزارها و نیرب ها

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۲)

- غوطه: باغ‌های انبوهی است که دمشق را احاطه کرده است.

- نیرب: یکی از مناطق سرسبز اطراف دمشق

اگر به جای نوشیدن شراب لذیذِ عشق که با فضاگشایی به صورت نقد در اختیارم هست، شراب دنیا و همانندگی‌ها را که تب و استفراغ و خماری و بی‌حالی دارد و شیرینی‌اش سبب دُمل، درد و زخم چرکین می‌شود را می‌خورم، پس بسیار بی‌ادب هستم.

نه از نیبذِ لذیذش شکوفه‌ها و خُمار

نه از خلوتِ حلواش، دُمل و تب‌ها

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۲)

- نیبذ: شراب

- شکوفه: استفراغ

- دُمل: آبه، زخم

اگر در این لحظه فضا را باز نمی‌کنم تا با پر عشق از این جان ذهنی بپرم و با سبب‌سازی‌های ذهن و پره‌های ذهنی، معلومات و دانش و عبادات ذهنی می‌خواهم از ذهن خارج شوم، پس بی‌ادب هستم.

به پَرِ عشق بپر در هوا و بر گردون

چو آفتاب، مُنزه ز جمله مَرکَب‌ها

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۲)

اگر زندگی را نوبه‌نو زندگی نمی‌کنم، فکرهای نو خلق نمی‌کنم، آفریننده نیستم و عاشق مصنوع و فکرهای کهنه و قدیمی هستم، پس بی‌ادب هستم.

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹)

- جَریده: یگانه، تنها

عاشقِ صنَعِ توأم در شُکر و صبر

عاشقِ مصنوع کی باشم چو گبر؟

- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰)

اگر از ابیات مولانا و سخن بزرگان استفاده ابزاری می‌کنم تا یک من‌ذهنی بزرگ‌تر و معنوی‌نما بسازم و از دیگران تأیید و توجه و مرحبا بگیرم، پس بسیار بی‌ادب هستم.

چند دزدی حرفِ مردانِ خدا

تا فروشی و ستانی مَرُحَبَا؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۸۲)

اگر عنایتی را که خداوند از طریق مولانا و برنامه گنج حضور شامل حال کرده نمی بینم و با عدم رعایت قانون جبران قرداد آن نیستم، پس بسیار بی ادب هستم.

هزاران قرن می باید که این دولت به پیش آید
کجا یابم دگر بارش، اگر این بار بگریزم؟
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۲۹)

با سپاس فراوان
پروین از استان مرکزی